

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

# اکنون از ما

شماره - پنجم و ششم

مرداد و شهریور - ۱۳۴۷

دوره - سی و هفتم

شماره - ۶۰۵

تاسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی - نسیم )

نویسنده : دانشمند فقید پرفسور رینولد نیکلسن

ترجمه : محمد وحید دستگردی

## جلال الدین محمد رومی

جلال الدین محمد رومی بزرگترین شاعر عارف ایران بسال ۱۲۰۷ میلادی در بلخ در شمال ایالت خراسان زاده است . در آن تاریخ سلطان محمد خوارزم شاه بر شهر بلخ حکومت میکرد و امپراطوری او طبق نوشته ادوارد برون از کوههای اورال تا خلیج فارس وسعت داشته است .

خانواده مولوی سالهای متمادی در بلخ سکونت داشته و مردم آن خطه را نسبت به افراد این خانواده احترامی وافر بوده است و مطابق آنچه مورخان و شارحان نوشته قضاوت و روحانیان عالیمقامی از این خانواده بپا خاسته اند . جد پدری مولوی خود را از تیره اعراب بر شمرده و نسبت خویش را به ابوبکر اولین خلیفه اسلام رسانیده است .

شرح احوال مولوی چون زندگانی سایر بزرگان ایران با افسانه‌های بسیار درآمیخته و آثار خود او نیز از نقطه نظر حقایق تاریخی دری بروی ما نمی‌کشاید ولی خوشبختانه منابع اطلاع معتبری در اختیار ماست که ما را در طریق کشف وقایع زندگانی او راهبر تواند بود. شرح مختصری که در زیر نگاشته می‌شود بر مبنای اطلاعاتی است که از منابع موجود کسب کرده‌ایم و متضمن وقایع مهم زندگانی مولوی و حوادثی است که او را بعالم جذب و شوق و مشرب شاعری رهنمون شده است.

جلال‌الدین هنگامیکه بسن دوازده سالگی رسید پدرش بهاء‌الدین ولد شهر بلخ را ترک کرد و با تفاق خانواده خویش روی بخانب مغرب نهاد. انگیزه مهاجرت او را بعضی ناشی از الهام باطنی دانسته‌اند لکن این گفته چندان معتبر نیست. ولی مسلم اینست که بهاء‌الدین نیز چون هزارها افراد دیگر بجهت تاخت و تاز اقوام وحشی مغول ناگزیر بترک وطن شده است. این مهاجران ابتدا به بغداد رفته و سپس از طریق مکه بشهر دمشق درآمده و سرانجام در ترکیه رحل اقامت افکنده‌اند.

این مردم ابتدا در شهر زرنده که در چهل میلی جنوب غربی قونیه واقع است ساکن شدند و در همین شهر جلال‌الدین دختری را بزنی گرفت و فرزند ارشد او بنام سلطان ولد در سال ۱۲۲۶ میلادی متولد شد. پس از آن بهاء‌الدین خانواده خویش را به قونیه انتقال داد که در آن وقت پایتخت امپراطوری سلجوقی بود و بهاء‌الدین خود بسال ۱۲۳۰ در این شهر در گذشت. بهاء‌الدین فقیهی عالی‌مقام و معلمی دانشمند و واعظی ماهر بوده است. شاگردانش بر او بچشم مرشد و امام می‌نگریسته و او را معزز می‌داشته‌اند. پادشاه وقت در تکریم او می‌کوشیده و او را مشاور و روحانی خویش قرار داده است. در این وقت برهان‌الدین محقق ترمذی که در بلخ در زمره شاگردان بهاء‌الدین بشمار میرفت بقونیه وارد شد و با اشارت او جلال‌الدین که در آن هنگام بیست و پنج

سال داشت طریق تصوف برگزید . صوفیه بر مردان وزنانی اطلاق می شود که پیوسته در طلب خدایند و می کوشند که بخدا بازگشته در او فانی شوند . جلال الدین مدت دهسال از معجز پیر عالیقدر خویش کسب فیض کرده و با ارشاد او همه مراحل و مقامات تصوف را پیمود و چون برهان الدین بسال ۱۲۴۰ در گذشت جلال الدین برمسند او نشست و بمقام شیخی رسید و به ارشاد پیروان خویش که شماره ایشان بجهت شخصیت رفیع و عظیم او هر لحظه افزون می شد پرداخت .

قسمت دیگر عمر او آنطور که فرزندش نوشته است بسه دوره تقسیم می شود که در هر دوره جذبه ای عرفانی که از مردی کامل الهام می شده او را از خود بیخبر می ساخته است . این چنین شخصی از جمله مردان مقدسی بوده که صفات الهی در ضمیر آنها منعکس است و چون عاشق بر خود با نور خدا می نگرد باین نکته واقف می شود که او و معشوق خویش دو شخص نیستند و در حکم موجود واحد هستند . مولوی این مراحل را پیموده و اشعار او متضمن تجربیاتی است که در طی طریق سیر و سلوک او را حادث شده است . گفته های پسر جلال الدین که خود عارفی بزرگ بوده در شرح حال پدر خویش میتواند محل اعتماد باشد . همچنین نمیتوان همه داستان جلال الدین را افسانه ای مذهبی دانست با توجه باینکه در زمان تحریر آن مردم بسیاری که شاهد آن احوال بوده می توانسته اند صحت یا سقم آنرا تأیید کنند .

در سال ۱۲۴۴ میلادی درویشی وارسته و آواره بنام شمس الدین تبریزی بشهر قونیه اندر آمد . جلال الدین در این شخص ناشناس تصویر کاملی از معشوق روحانی یافت که سالها در طلبش بوده است . جلال الدین درویش را بخانه خویش برد و مدت دو سال همچنان مصاحب او بود . سلطان و لدارادت کامل پدر خویش را به این درویش به مسافرتی تشبیه می کند که موسی در مصاحبت خضر رفته است . صوفیان خضر را

راهنما و راهبر بزرگ سالکان طریق خدا میدانند . ظهور شمس‌الدین موجب شد که مولوی از پیروان خود فاصله گیرد و پیوسته ملازم آن پیر روشن ضمیر باشد . این موضوع خشم پیروان مولوی را برانگیخت تا بدان حد که درویش را سقط فراوان گفتند و او را بکشتن تهدید کردند . شمس چون چنین دید از قونیه بدمشق گریخت اما سلطان ولد بدستور پدر خود بر اثر او برفت و وی را بقونیه باز گردانید چندی نگذشت که علاقه شدید مولوی به شمس مجدداً احساسات پیروانش را برانگیخت و این حادثه موجب شد که شمس تبریزی برای بار دوم به دمشق بگریزد که باز با وساطت سلطان ولد درویش بقونیه باز آمد اما سر انجام در سال ۱۲۴۷ آن مرد اسرار آمیز ناگهان ناپدید شد بی آنکه نشانی از خود باقی گذارد . سلطان ولد احوال پدر خویش را پس از ناپدید شدن شمس اینگونه توصیف کرده است .

تا رهد از دل اندهان همه	ناگهان کم شد از میان همه
کرد افغان ز درد مولانا	یک دوروز او چو گشت ناپیدا
سوی هر کوی و هر سرا جستند	بعد از آن چون و را بجو جستند
بی بکس بورسید از اونه اثر	هیچ از وی کسی نداد خبر
بی سرو پا ز عشق چون ذوالنون	شیخ گشت از فراق او مجنون
گشت خمارا گر چه زاهد بود	شیخ مفتی ز عشق شاعر شد
جان نوری نخورد جز می نور	نی ز خمیری که او بود زانگور

سلطان ولد سپس به دیوان شمس تبریزی اشاره می کند که مجموعه عظیمی از غزلیات عرفانی است که جلال‌الدین بنام شمس‌الدین برشته نظم کشیده است . هجران شمس مولوی را دچار اندوهی عمیق ساخت و همین اندوه سبب شد که جلال‌الدین رقص عرفانی را که به همراهی نوای نی اجرا می شد بنیاد نهد . جلال‌الدین پس از

شمس تبریزی به صلاح الدین فریدون زرکوب دل باخت و ویرا بخلافت خویش برگزید چون صلاح الدین بسال ۱۲۶۱ میلادی در گذشت جلال الدین به مرید دیگر خود حسام الدین حسن بن محمد بن اخی ترک متمایل گشت . جلال الدین بسبب علاقه وافری که به حسام الدین داشت بزرگترین اثر خود یعنی مثنوی را « کتاب حسام الدین » نامیده و خود را به نی تشبیه کرده که چون بر لبان حسام الدین قرار گیرد اصواتی شورانگیز ایجاد می کند . حسام الدین در ده سال آخر عمر جلال الدین خلیفه او بود و چون مولوی بسال ۱۲۷۳ در گذشت جانشین او گردید و بارشاد پیروان وی پرداخت و تا سال ۱۲۸۴ بر این مقام باقی بود که سلطان ولد بر جای او نشست . بر این شرح معتبر که سلطان ولد در باب احوال پدر خویش در قالب شعر نگاشته نویسنده کان و شارحان متأخر مطلبی که محتمل اعتماد باشد نیفزوده اند . افلاکی و بعضی دیگر از مورخان نوشته اند که جلال الدین با معین الدین پروانه که از وزرای سلجوقیان بود ارتباط دیرین داشته و معین الدین از نصایح وی در رتق و فتق امور استفاده می کرده و نیز سلطان علاء الدین وی را مشاور خویش قرار داده است . بهر جهت چنین مینماید که جلال الدین و پیروان وی را چنان مقامی بوده که کسی را جرأت آن نبوده است که بمقام ایشان بی حرمتی کند . جلال الدین دشمنان خود را به سگانی تشبیه میکند که بر ماه عو عو می کنند .

مه فشاند نوروسگک عو عو کند هر کسی بر طینت خود می تند

جلال الدین می گفت که او و شمس تبریزی يك روح اند در دو بدن و این نوعی عشق عرفانی افلاطونی است که عرفای قبل از مولوی نیز بدان توجه داشته اند و چون دوروح مشتاق با هم متحد شوند آنگاه همه تفاوت ها از میان برمیخیزد و تنها چیزی که باقی میماند همان وحدت عشق است که صفات جدا گانه عاشق و معشوق را بخود

جذب کرده است. جلال‌الدین دیوان غزلیات خود را بنام شمش خوانده تا ثابت کند که شمس واو در حکم شخصی واحد میباشند.

آثار جلال‌الدین هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت قابل توجه است و این آثار عبارتست از مجموعه عظیمی از غزلیات عرفانی که به ۲۵۰۰ بالغ می‌شود و بنام دیوان شمس تبریزی معروف است. کتاب مثنوی که در ۶ مجلد و ۲۵۰۰۰ بیت سروده شده است و مجموعه رباعیات که ۱۶۰۰ رباعی آنرا میتوان به مولوی نسبت داد. جلال‌الدین در بیان فلسفه عرفانی خویش از اسلوبی که دوعارف بزرگ سنائی غزنوی و فریدالدین عطار نیشابوری بنا نهاده بودند استفاده کرده است. جلال‌الدین خود باین موضوع اشاره کرده لیکن قدرت خارق‌العاده وی در بکار بردن معانی و مفاهیم دقیق و عمیق عرفانی روش وی را از سایر عرفای متقدم متمایز ساخته است و حتی میتوان وی را بسبب دقاقت و اصالت فکدر بیان موضوع مبتکر روشی نو دانست. کتاب مثنوی در خواننده احساسی توأم با شادی و شغف پدید می‌آورد و این بدان جهت است که جلال‌الدین در این کتاب آزادانه با زبانی شیوا مظاهر عمومی زندگی را بیان کرده و جنبه‌های مختلف آنرا که نزد همه کس معلوم است توصیف کرده است اشعار جلال‌الدین به اقیانوسی بیکران میماند که بر آن ساحلی تصور نتوان کرد و با دقت در اشعار وی بدین نکته میتوان واقف شد که اعتقاد به اصل وحدت وجود اساس فلسفه وی را تشکیل داده است. جلال‌الدین می‌گوید که کتاب مثنوی طریقی است که به وحدت می‌انجامد و جز خدای واحد چیز دیگری را شامل نیست. جلال‌الدین چون بر عالم وجود مینگرد این موضوع را درمی‌یابد که همه اجزاء وجود با یکدیگر هماهنگی کلی دارند و تنها عارفان باین معنی پی توانند برد.

مکتب وحدت وجود که صوفیان آنرا بنا نهاده‌اند شامل اصول زیر است،

الف : وجود حقیقی یکی است و همه موجودات از آن منشاء گرفته اند . این حقیقت واحد را می توان یا خدا دانست که همان اصل ازلی است و یا جهان نامید که در حکم پدیده هائی است که از طریق آنها حقیقت مکنون را درک توان نمود .

ب : حقیقت یکی است و منشاء وجود همان حقیقت واحد است . جمیع موجودات بطریق فیضان و انبعاث از مبدأ احدیت صادر گشته و همه چیزها بهمان مبدأ برمیگردند .  
ث : با آنکه خدا مصدر هم اشیاء است و همه چیز از او صادر شده لکن هیچ يك از اشیاء صادره نیست و بهیچ صورت نمیتوان او را وصف کرد . تنها میدانیم که خدا واجب الوجود و محیط بر همه چیز است .

د : حقیقت واحد را نمیتوان از طریق حس و تجربه شناخت و برای درک این معنی به شهود و اشراق باید متوسل شد . خدا خود را از طریق اسماء و صفاتی که در قرآن آمده است بما می شناساند . این صفات ازلی با آنکه در نظر ما شبیه بیکدیگرند لکن در حقیقت با یکدیگر ضد و نقیض اند و همین تفاوتهاست که جهان حدوث را تشکیل داده است و اگر این چنین نبود میان نیکی و بدی تفاوت نتوانستی نهاد و شناخت خیر مطلق نیز ممکن نتوانستی بود . در عالم حقیقت جز خیر مطلق چیزی دیگر نتوان یافت .

ذ : در حدیث مقدس آمده است «مخلوقات را بدان جهت آفریدم تا مرا بشناسند» . انسان از خدا صادر گشته و در حقیقت تراوشی از آن مبدأ فیاض است و انسان کامل بر توی از انوار ازلی است . بالاترین نمونه انسان کامل همان روح محمد است که نور وی بر همه پیامبران که اول آنها آدم است و امامان بعد از آنها تابیده است . انسان کامل از وحدت خود با خدا مطلع است و میدانند که از خدا آمده و بخدا باز خواهد گشت . این تعاریف که بر شمردیم اصول اشعار جلال الدین را تشکیل میدهند . البته

جلال‌الدین اولین کسی نیست که بشرح این نظریات پرداخته بلکه عرفای بزرگی که از قرن نهم بعد زندگی کرده‌اند در تکمیل این عقاید سهمی بسزا داشته‌اند و ابن‌العربی عارف بزرگ اندلسی متولد سال ۱۱۶۵ و متوفی بسال ۱۲۴۰ میلادی این عقاید را شکلی مشخص داده است. ابن‌العربی را بحق میتوان مبدع مکتب وحدت وجود اسلامی دانست. وی با استعانت از نیروی عقل و اندیشه مکتبی بنا نهاد که صرفنظر از نواقص جزئی آن شامل دقیق‌ترین و عمیق‌ترین مباحث عرفانی در جهان است. البته این موضوع بتحقیق پیوسته که جلال‌الدین بعضی از عقاید خویش را از عارف معاصر خود اخذ کرده است اما مفسران متأخر در این مورد راه‌مبالغه پیموده‌اند و علت این امر آن بوده است که این نویسندگان با کتاب مثنوی آشنائی کامل نداشته و بیشتر به کتاب فصوص الحکم و سایر نوشته‌های ابن‌العربی توجه کرده‌اند. ابن‌العربی در نگارش از يك سبك فلسفی مشخص پیروی می‌کند که میتواند آنرا بنوعی تفسیر منطقی تعبیر کرد لکن جلال‌الدین در شرح عقاید خویش هرگز از چنین سبکی استفاده نمی‌کند.

۱. ا. چ. - وین فیلد نوشته است « مشرب عرفانی جلال‌الدین تجربی است ». جلال‌الدین با سر که هرگز عقل است سر و کار ندارد بلکه توجه او پیوسته بقلب است. منطق را تحقیر می‌کند و از آوردن تعبیرات فلسفی در اشعار خود سخت احتراز می‌جوید. دانته در مقدمه اثر معروف خود « نمایشنامه الهی » کلماتی آورده است که در توصیف کتاب مثنوی نیز صادق تواند بود و آن چنین است: « این شعر متعلق به مباحث اخلاقی فلسفه است، روش آن بر اساس جدل و مباحثه نیست بلکه بر پایه تجربه است و هدف غائی آن رها ساختن آدمی از این زندگانی مصیبت‌زا و راهنمایی وی بعالم جذبه و شوق است ».

جلال‌الدین در کتاب مثنوی در حکم راهنمای روحانی کاملی است که می‌-



کوشد دیگران را نیز به جانب کمال راهنمایی کند . وی با اعتقاد به این موضوع که همه خوانندگان مثنوی از نظریه وحدت وجود اطلاع کامل دارند بارشاد آنان میبردازد و بایشان بشارت میدهد که از طریق فانی شدن در خدا همه اسرار عالم برایشان معلوم تواند شد .

کتاب مثنوی جنبه تعلیماتی دارد و چون هدف جلال الدین از نظم این کتاب ارشاد مریدان مختلف خویش بوده لاجرم حکایات و قطعات دل انگیزی نیز در متن کتاب آورده است تا هر کس بقدر همت خویش از آن استفاده برگیرد . اما دیوان غزلیات و رباعیات وی بیشتر جنبه عاطفی و شخصی دارد جلال الدین هنگام سرودن غزلیات و رباعیات نیز تحت تأثیر همان الهام روحانی بوده است و از این بابت این دوائر او نیز به کتاب مثنوی شباهت دارد . در بعضی از این اشعار سوز و گداز شاعر بدرجه ای میرسد که عقل حد آنرا تصور نتواند کرد و اندیشه وی با پروبال ذوق بجائی پرواز می کند که روح را به اعجاب اندر می آورد . این موضوع شگفت آور نیست که وقتی اشعار مولوی در جمع مریدان خوانده می شود در ایشان تأثیر عظیم می کرد و آنان را به طرب آورده از عالم حسی به عالم جذبه و شوق رهنمون می شد .

نبوغ عرفانی ایرانی در جلال الدین تجلی یافته و چون بر آثار شعرای عارف جهان نظر افکنیم مولوی را می بینیم که بر رفیع ترین قله ایستاده است و سایر شعرای عارف جهان در مقام مقایسه با او در حکم تپه های کوچکی هستند . با مطالعه آثار شعرای بعد از مولوی باین نکته پی میبریم که همه ایشان از عقاید وی استفاده بر گرفته و تحت نفوذ معنوی او بوده اند . عرفائی که با زبان فارسی آشنائی داشته ویرا استاد مسلم خود دانسته اند . مردم مغرب زمین تدریجاً به عظمت نبوغ جلال الدین پی برده و تحقیقات گرانبهای ادبای مغرب زمین این حقیقت را مکشوف میدارد که جلال الدین

بزرگترین شاعر عارف در ادبیات جهان است .



مرحوم پرفسور نیکلسن در پایان شرح حال فوق‌الذکر قطعه شعری نیز با الهام گرفتن از جلال‌الدین محمد سروده و آنرا سرآغاز ترجمه انگلیسی کتاب مثنوی قرار داده است . چون مضامین و مفاهیم این قطعه شعر با عقاید مولوی شباهت کلی دارد و نیز مبین ارادت خاصی است که نیکلسن به جلال‌الدین داشته از اینجهت در بزم آمد که از آن بگذرم . پس آن قطعه را نیز ترجمه کردم که در ذیل بنظر فضلاء و ادب دوستان میرسد و امید است که در پیشگاه ایشان مقبول افتد . خداوند آن مرد بزرگ مغربی را بیامرزد و خاک او را با نوار رحمت خوش گرداناد . بمنه و فضله .

«درون دل‌های ما بمثابة دریائی آرام و بی‌کمران است که نور خدا در آن میدرخشد . چقدر خوشبختند کسانی که با اعراض از دنیا و مظاهر فریبنده آن - باین معنی وقوف می‌یابند . آنها که چشم حقیقت‌بین ندارند شیفته مظاهر عالم می‌شوند و تنها در آخرین لحظات حیات به بیهودگی آنها پی می‌برند . مانند هاروت و ماروت دو فرشته‌ای که خود را با کترین فرشتگان میدانستند . جهالت و خودخواهی و غرور بیحد ما را بخاک هلاک می‌افکند و باین بخل و حرص و آرز که در اندرون ماست هرگز نمی‌توانیم به مشاهده جمال حق نائل شویم .

تنها عشق میتواند با شعله سوزان خود ازدهای هوس را که در درون ما خفته است نابود سازد . تنها عشق بکمک استغاثه و ناله در گنج حکمت الهی را بروی ما می‌تواند گشود و هیچ مکتبی این حکمت را نتواند آموخت . عاشقان خدا از او اسرار عشق را می‌آموزند و به راز آفرینش پی می‌برند و با فانی شدن در خدا او را که آفریننده انسان است پیوسته تعظیم می‌کنند .

آدمی با فانی شدن در خدا طریق شر نبود اما در اینصورت اگر شر نباشد خوبی را چگونه تشخیص میتوان داد . باین سؤال عشق جواب می گوید که با من در آمیزید و با من اتحاد کنید چون هر جا که عشق باشد عامل دیگر را برای استقامت نیست . هر کس بدرجه ای از انوار ازلی متمتع است . پیامبران و امامان راهی را که در آن کام نهند نشان داده و نقطه شروع و مراحل سیر و سلوک و مقاصد خود را مشخص کرده و همه بجان هدف واحد که همان فناء فی الله است ره سپرده اند . عشق خستگی را از تن پویندگان طریق حقیقت بدر خواهد کرد و زیبایی ابدی آنان را همچنان از منزلی بمنزل دیگر پیش خواهد برد و هر چه به مقصد نزدیکتر شوند با شوقی افزون تر بجان مقصود حرکت خواهند کرد .

هنگامیکه حقیقت ظاهر می شود دیگر بگفتار حاجت نیست . آنگاه باید به ندای درون توجه کرد که سفر بخیر می گوید .

این جهان همچون درخت است ای غلام الهات فریبی  
 مسا بر او چون میوه های نیم خام  
 سخت گیرد خامها مر شاخ را  
 زانکه در خامی نشاید کاخ را  
 چون بهخت و گشت شیرین لب گزان  
 سست گیرد شاخها را بعد از آن  
 سخت گیری و تعصب خامی است  
 تا جنینی کار خون آشامی است  
 (مولوی)